



مطالعه تطبیقی اندیشه‌های سیاسی بابا افضل کاشانی و شیخ ابوالحسن عامری

مریم اسدیان*

چکیده:

افضل‌الدین کاشانی در زمره متفکرانی است که با جودت ذهن و ذوق سرشار خود توانسته است به قدر مقدور از مجاهدت‌های فکری پیشینیان خود بهره‌مند گردد. او که در انواع فنون حکمت، فلسفه، کلام و ادبیات ایرانی، اسلامی وارد شده و جامعیتی کسب کرده بود، نمونه‌ای اعلی از اندیشمندان سنت حکمت اسلامی است. صرف نظر از جنبه‌های مختلف آثار و افکار این اندیشمند بزرگ، می‌توان به نقش او در استمرار فکر سیاسی در میان متفکران حوزه فرهنگ اسلامی اشاره کرد. به تعبیر دیگر، بابا افضل در برهه‌ای از تاریخ اندیشه سیاسی اسلام و ایران با نگارش رساله *ساز و پیرایه پادشاهان* پرمایه به این بخش از حکمت توجه کرد که دوره متفکران بزرگ عرصه فلسفه سیاسی مسلمین به سر رسیده بود و از عالمانی چون فارابی، ابن مسکویه و... فقط نامی برجای مانده و حوزه اندیشه سیاسی، رونق خود را از دست داده بود.

این مقاله می‌کوشد نقش بابا افضل را در احیای میراث اندیشه سیاسی اسلامی- ایرانی

* مدرس و کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی / maryam4.asadian@gmail.com

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

با مطالعه تطبیقی رساله ساز و پیرایه پادشاهان پرمایه و آثار سیاسی ابوالحسن عامری، دیگر متفکر سیاسی متقدم بر او ارزیابی و بررسی کند.

کلیدواژه‌ها:

فلسفه سیاسی اسلام و ایران، افضل‌الدین کاشانی، ابوالحسن عامری، مطالعه تطبیقی.

درآمد

سیاست مدن، از دیرباز در ردیف مباحث اصلی حکمت عملی مسلمانان به شمار آمده و طبیعی است هر حکیمی که در حوزه فلسفه اسلامی می‌اندیشد، بدین موضوع عنایت داشته باشد؛ لیکن هیچ یک از حکمای مسلمان، هم‌سنگ ابونصر فارابی، راجع به امر سیاست و تدبیر قلم‌فرسایی نکرده‌اند. (الانسان فی فلسفه الفارابی، ص 230) به طور کلی، پرداختن به فلسفه سیاسی در جهان اسلام با الکندی آغاز می‌شود. پس از او، فارابی به طور گسترده به مبحث سیاست می‌پردازد. از میان آثار فارابی دست کم هفت رساله به بحث از موضوعات سیاسی اختصاص دارد. (در هوای حق و عدالت، ص 120) این آثار به استثنای کتاب فصول متنزعه (فی الاجتماعات المدنی) همگی با مباحث وجودشناسی آغاز می‌شود و در واقع، فارابی در ادامه مباحث وجود به بحث مدینه می‌پردازد. عمده تأملات مدنی فارابی به بحث از مدینه فاضله و ریاست آن مربوط می‌شود. این توجه فوق‌العاده فارابی به امر سیاست به حدی است که برخی بر این باورند که مهم‌ترین بخش فلسفه فارابی، سیاست و اصولاً هدف اصلی او از فلسفه‌پردازی همین بوده است. (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص 435)

پس از فارابی، ابوالحسن عامری نیشابوری به مبحث سیاست توجه خاصی دارد. البته او در مباحث سیاسی، پیرو فارابی نیست و اعتنای چندانی به فارابی ندارد. اندیشه‌های سیاسی و فلسفی عامری تاکنون چندان مورد توجه قرار نگرفته است.

پس از عامری، نوبت به ابن سینا می‌رسد. با حضور ابن سینا در تاریخ فلسفه اسلامی، بی‌توجهی به اندیشه سیاسی آغاز می‌شود. ابن سینا با اینکه خود به کار سیاست مشغول بوده، اما به مباحث سیاسی توجه چندانی نکرده است و تنها به دو فصل کوتاه در پایان کتاب *الهیات* از دایرةالمعارف گسترده *شفاه* اکتفا کرده است.

پس از ابن سینا در میان فیلسوفان مسلمان فقط خواجه نصیر طوسی به مباحث مدنی توجه نشان داده است. او در کتاب *اخلاق ناصری* به سیاست مدن نیز اشاره کرده است. (ر.ک: *اخلاق ناصری*، ص 251-252)

دیگر سیاسی‌نویس مهم ایرانی، خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر معرف آل سلجوق و مهم‌ترین اثرش کتاب *سیرالملوک* است. خواجه، فیلسوف یا نظریه‌پرداز به معنی اخص کلمه نیست، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که در *سیرالملوک* مباحث مدون، منظم و مرتبی در باب فلسفه سیاست نوشته شده باشد. (برای آشنایی تفصیلی با اندیشه‌های سیاسی وی ر.ک: درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران؛ زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ نیز خواجه نظام‌الملک)

همچنین از میان متصوفه قرن هفتم نیز می‌توان به نجم‌الدین رازی، صوفی‌نام آشنا و پراوازه ایرانی اشاره کرد. وی در مهم‌ترین اثر خود، *مرصادالعباد*، اصول و محورهای اصلی تفکر صوفیانه را به طور دقیق بیان می‌کند. او در این کتاب، پس از بیان عقاید عرفانی درباره چگونگی آفرینش آدم، معاش و معاد او، بابی را به کیفیت سلوک اصناف و طوایف مختلف اختصاص داده است. (ر.ک: *مرصادالعباد*، ص 55-56)

و اما از دیگر عارفان و فیلسوفانی که در این دوره به مقوله سیاست اهمیت داده، بابا افضل کاشانی است.

افضل‌الدین محمد ابن حسن مرقی کاشانی، حکیم، عارف و شاعر ایرانی نیمه دوم قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری قمری، از جمله اندیشمندان بزرگی است که در دوره خویش با خلق آثاری به زبان پارسی، حکمت، فلسفه و شعر فارسی را استحکامی دوباره بخشید.

بابا افضل از زمره نویسندگانی است که با علاقه ذاتی به زبان فارسی، مباحث مهم فلسفه و حکمت را در نثری شیوا و روان و نگارشی بدیع به تصحیف درآورده و با وجود تأثیرپذیری از پیشینیان خود، در سبک و روش آنان متوقف نمانده و خود در تبیین نظریه‌های حکمی و فلسفی، صاحب سبک و مبتکر و گاه مؤول بوده است. وی همچنین، برخی رسالات فلسفی را به نثر پارسی ترجمه کرده و با تلفیق مباحث دشوار فلسفی با اصطلاحات روان و شیوه سهل در نگارش، توانسته است لفظ و معنی را به کمال برساند.

با آنکه بابا افضل را در زمره عارفان بزرگ زمانه‌اش و متصف به سلوک صوفیان و راهیان راه حق می‌دانند و به واسطه رباعیاتش سهم عظیمی نیز در شعر و ادب پارسی دارد، اما در شاخه حکمت و فلسفه آثار مهم‌تری از خود به جای گذاشته است و با تأکید بر عقل و خرد انسانی، طریقه استدلال و شهود را یکجا جمع کرده است.

این اندیشمند جامع‌الاطراف، در کنار حکمت و فلسفه و ادب، به اخلاق و سیاست نیز توجه نشان داده و با زیربنایی فلسفی به این شاخه از حکمت نیز نقب زده است.

دوره زندگی بابا افضل به لحاظ سیاسی-اجتماعی، مصادف است با حمله قوم مغول و تاتار به ایران؛ قرن‌های تاریک و همراه با افول علم و دانش و حکمت. اندیشه سیاسی نیز در کنار دیگر شاخه‌های حکمت در این دوره رو به انحطاط می‌گذارد و جز اخلاق ناصری، اثر ارزشمند خواجه نصیر طوسی، اثر قابل توجهی در زمینه فلسفه سیاسی تدوین نمی‌شود، اما پیش از آن، بابا افضل با نگارش رساله ساز و پیرایه پادشاهان پرمایه بار دیگر اندیشه سیاسی را با رویکردی فلسفی احیا می‌کند. بی‌تردید او در این کار نسب از فیلسوفان و سیاسی‌اندیشان بزرگ ایرانی همچون فارابی، خواجه نظام‌الملک، ابن مسکویه و یا شیخ ابوالحسن عامری برده است.

بابا افضل در رساله دیگری به نام المفید للمستفید، احساسات خود را نسبت

به پادشاهان مغول و سلطنتشان در ایران نشان می‌دهد. او در این رساله، پادشاهان را به چهار گروه تقسیم می‌کند و پادشاه آرمانی خود را - که ویژگی‌هایش را در رساله‌ ساز و پیرایه می‌بینیم - در گروه چهارم قرار می‌دهد:

«طریقه چهارم آنان‌اند که عدل ایشان شامل است هم بر رعیت و هم بر تن و هم بر جان خویش، این کس سابق بالخیرات است و آن سلطان است که ظل الله اوست و ما در این عهد یافت چنین سلطانی از طبقه چهارم عظیم غریب و نادر می‌دانیم.» (مصنّفات، ص 345)

از این سخن، کاملاً آشکار است که بابا افضل به سیاست و حکومت زمانه خود توجه داشته و زیر یوغ پادشاهان ایلخانی - که بی‌شک شمه‌ای از فرهنگ دوستی و ادب‌دانی پادشاهان ایرانی را در خود نداشته‌اند - دلزده و ناامید بود و همین سبب او را وا داشته تا رساله‌ای در باب سیاست، ویژگی‌های پادشاه و آیین پادشاهی بنویسد.

مروری کوتاه بر آثار و اندیشه سیاسی شیخ ابوالحسن عامری

محمد بن ابی‌ذر یوسف عامری نیشابوری، فیلسوف، منطقی و اهل عرفان و اندیشمند بزرگ خراسان در حدود سال 300 هجری در نیشابور به دنیا آمد و در همان‌جا تحصیلات مقدماتی خود را در زمینه علوم دینی به پایان برد. آنگاه در شامستیان بلخ نزد یکی از شاگردان برجسته کندی به نام ابوزید بلخی فلسفه آموخت و با مرگ وی به بخارا و سپس به چاچ رفته و فقه و کلام ماتریدی را از ابوبکر قفال فرا گرفت. ده سال بین 342 و 352 هجری را در نیشابور و پنج سال پس از آن را در ری به تصنیف و تدریس مشغول بود و در همین شهر از حمایت ابوالفضل ابن عمید وزیر آل بویه و فرزند و جانشین او ابوالفتح برخوردار بود. گویا در همین شهر ری بود که ابوعلی مسکویه در مجلس درس او حاضر می‌شد. پس از آن دو بار به بغداد سفر کرد و بالاخره در سال 370 به خراسان بازگشت و در روز 27 شوال 381 هجری وفات یافت.

همان‌گونه که پیداست عامری کثیرالسفر بوده است. انگیزه مسافرت‌های وی را نه فقط کسب دانش و معرفت، بلکه گاه جلب حمایت پادشاهان و وزیران و گاه کسب امنیت جانی ذکر کرده‌اند. (احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ص 322) عامری برای دفاع از خود علاوه بر یاری طلبیدن از پادشاهان و امرا به تألیف کتاب‌هایی نیز دست زد. برخی معتقدند که او کتاب *الاعلام بمناقب الاسلام* را به همین منظور نوشته است. (همان، ص 327)

آثار ابوالحسن عامری

- *السعادة و السعاده فی سیره الانسانیه*: که به سال 1336 در ویسبادن و به کوشش مجتبی مینوی به چاپ رسیده است.¹

- *الاعلام بمناقب الاسلام*: به سعی احمد عبدالحمید غراب به سال 1967 در قاهره چاپ شده و ترجمه آن به فارسی توسط احمد شریعتی و حسین منوچهری به سال 1367 در تهران منتشر گردید.

- *الامد علی الابد*: به کوشش ا.ک. روسن (مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، شعبه تهران) و نیز در بیروت (دارالکندی، 1979 م) به چاپ رسیده است. از عامری چندین رساله دیگر نیز بر جای مانده که توسط سبحان خلیفات در عمان به سال 1988 م. با مقدمه‌ای مفصل از خود وی و با عنوان *رسائل ابی الحسن عامری و شذراته الفلسفیه* چاپ شده است. این رساله‌ها که عبارت‌اند از: *التقریر لوجه التقدیر، الفصول فی المعالم الالهیه و الشذرات الباقیه من مؤلفات العامری المفقوده*، توسط مهدی تدین به فارسی ترجمه و تحت عنوان *رسائل ابوالحسن عامری در تهران به وسیله مرکز نشر دانشگاهی* منتشر شده است.

فلسفه سیاست از دیدگاه ابوالحسن عامری

به اعتقاد برخی از محققان، در فاصله زمانی مابین فارابی و ابن سینا چهره‌ای درخشان‌تر و مهم‌تر از ابوالحسن عامری وجود ندارد. (ر.ک: منطق و معرفت در

نظر غزالی، ص 554؛ سه حکیم مسلمان، ص 30) منشأ این بزرگی و منقبت احتمالاً نه به سبب نوآوری‌های هستی‌شناختی بلکه به دلیل تأملات ژرفی است که در حوزه اخلاق و سیاست داشته است.

چنان‌که پیش از این گفتیم، در بین فیلسوفان پیش از عامری، توجه به فلسفه سیاست شیوع و رواج داشته و آثار ارزشمندی نیز در این باره نوشته شده است، اما آنگاه که نوبت به ابن سینا رسیده، تب این توجه تا جایی فرو نشسته است که در نظام فکری ابن سینا اثری از اندیشه سیاسی به چشم نمی‌خورد و آنچه هست سخنان فارابی است. (رک: زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص 247) به هر حال، ابن ابوالحسن عامری بود که تا پیش از ابن سینا مشعل فلسفه سیاسی در عالم اسلام را روشن نگاه داشت آن هم نه با اقتدا به فارابی بلکه با تأثیر پذیرفتن از کندی، زیرا فارابی درکی انتزاعی از سیاست داشته، به جنبه‌های عملی و عینی سیاست و مدینه‌های دوره اسلامی و روزگار خود توجهی نکرده و صرفاً در مقام نظر به تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به تدبیر مدینه پرداخته است.

عامری از آن دسته فیلسوفانی است که سعی کرده‌اند نظامی فلسفی ساخته و پاره‌های مختلف تفکرشان با هم ملائمت و سازگاری داشته باشد. از این منظر، سیاست در نظر وی به نحوی هندسی و منطقی متأثر از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و دین‌شناسی اوست، بدین معنا که اخلاق و سیاست در اندیشه عامری در تلازم منطقی با فلسفه او قرار دارد. از سوی دیگر، ابن حکیم معتقد است برای شناخت حقیقت و رسیدن به سعادت دو راه بیشتر وجود ندارد که این دو راه نه در طول هم‌اند و نه در عرض هم، بلکه مؤید و ممد یکدیگرند و عبارت‌اند از عقل و دین.² عامری عقل و دین و فلسفه و شریعت را یکی می‌داند. از نظر او احکام الهی معقول است و آنچه معقول است، موجب نزدیکی به خداوند. غایت دین و سیاست نیز از نگاه او به سعادت رساندن آدمی است؛ و به تعبیر دینی‌تر، کسب مقام خلیفه‌اللهی.

در بررسی آرای عامری این سؤال مطرح است که طرز تفکر وی که در زمان

خود از بدعتی نیز خالی نبوده، مبتنی بر چه مبانی فکری است و از چه آبشخوری سیراب می‌شود؟ قدر مسلم آن است که ابوالحسن در اتخاذ این شیوه، مستظهر به مؤلفه‌هایی از فلسفه یونان، نصّ دین و تجربه‌های شخصی و عملی بوده است. لیکن در تجاویف کلام و اندیشه وی به آموزه‌های دیگری نیز بر می‌خوریم که نسبتی با هیچ یک از مؤلفه‌های مذکور ندارد.

او مطابق سنت اندیشه یونانی از اخلاق به سیاست می‌رسد و حتی اخلاق را دیباچه‌ای بر سیاست می‌داند و این معنا همان‌گونه که رفت، از نام و عنوان کتاب *السعادة و السعاده* نیز بر می‌آید، سعادت ناظر به اخلاق و اسعاد ناظر به سیاست است؛ و آنچه بین این دو مقوله در آن کتاب آمده، مبحث عدالت است که درست یادآور اخلاق نیکوماخوسی ارسطوست.

تفصیل آرای سیاسی ابوالحسن عامری را در بررسی رساله *ساز و پیرایه بابا افضل* و در نگاهی تطبیقی شرح خواهیم داد.

مطالعه تطبیقی آرای سیاسی بابا افضل و عامری

چنان‌که پیش از این گفتیم، بابا افضل در سیاست و حکمرانی زمانه خویش دقیق بوده است و با نگارش این رساله سعی در زنده داشتن آیین پادشاهی داشته است.

نکته قابل توجه درباره این رساله آن است که بابا افضل، درست به روش و شیوه مقاله‌نویسی امروز عمل کرده است. روشی که پیش از او در رسالات حکمی به چشم نمی‌خورد. او با مقدمه‌ای جامع و کامل مشتمل بر اهداف نگارش، از روش و ضرورت موضوع آغاز می‌کند و گفتارهای رساله را با عناوین آن برمی‌شمارد؛ در گفتار اول با *فقه‌اللغة* پادشاه آغاز می‌کند و سپس رساله را در سه گفتار ادامه می‌دهد و در پایان، خاتمه‌ای به شکل نتیجه‌گیری‌های مقالات عصر ما، به دست می‌دهد که در آن چکیده‌ای کامل از کل رساله را می‌خوانیم.

همچنین او با قرار دادن پادشاه و نفس در کنار هم این دو را به هم تشبیه می‌کند و کمال انسانی را در کمال هر دو می‌یابد. کاملاً آشکار است که بابا افضل

بیش از همه در نگارش این رساله از فارابی تأثیر پذیرفته است، زیرا رساله او با زیرساختی فلسفی شکل می‌گیرد و بابا افضل نیز همچون فارابی، سیاست‌نامه خود را با شمردن مراتب وجود آغاز می‌کند و نگاهی هستی‌شناختی به این مقوله دارد. اما از سوی دیگر، توجه او به ارکان حکومت، همچون پادشاه و نایبانشان و نیز گرایش او به اندیشه آرمان‌شهری نشان می‌دهد که او میراث‌خوار اندیشمندان بزرگ سیاسی ایرانی همچون خواجه نظام‌الملک، ابن مسکویه و عامری بوده است. به دیگر سخن، بابا افضل در دوره خود، احیاگر فلسفه سیاسی‌ای است که تا آن روز فیلسوفان مذکور چراغ آن را روشن نگاه داشته بودند و حال در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم این وظیفه را بابا افضل با نگارش این رساله بر عهده می‌گیرد.

بابا افضل رساله ساز و پیرایه را با مراتب گوهر هستی آغاز می‌کند. وی گوهران هستی را به دو دسته «اصول یا مفردات» و «فروع یا مرکبات» تقسیم می‌کند و دسته دوم را به سبب داشتن خاصیت «ترکیب» بر اولی برتر می‌داند. این دسته خود به دو دسته «بی‌جان» و «جانور» تقسیم می‌شود که «جانور» به لحاظ خاصیت «جان» بر «بی‌جان» برتر است. جانوران نیز بر دو گروه «مردم» و «نامردم» تقسیم می‌شوند که «مردم» علاوه بر آنکه خاصیت همه اقسام دیگر را دارد، خاصیت «مردمی» یا همان انسانیت را نیز در خود دارد و بر نامردم برتری می‌یابد. باز دسته مردمان بر دو قسم «فرمان‌گزار و سرور» و «فرمان‌پذیر و رهی» تقسیم می‌شوند، که قسم اول به سبب خاصیت «تدبیر و کارسازی فرمان» بر دسته دوم برتری دارد. سپس بابا افضل، «گفتار» را خاصیت آشکار مردم ذکر می‌کند که دو قسم دارد: «گفتار صدق و سودمند» و «گفتار دروغ و ناسودمند» و با این تقسیم‌بندی نتیجه می‌گیرد که:

«از سخن سودمند آن شریف‌تر که سودش به شریف‌ترین مردم رسد از آن سخن سودمند که سودش به فرومایگان رسد و شریف‌ترین مردمان سروران و

شاهان بودند.» (مصنّفات، ص 4 و 5)

چون بدین جا می‌رسد و مرتبه پادشاهی را بالاترین مرتبه وجود محسوب می‌کند، هدف و نیت خود را از نگارش این رساله اعلام می‌دارد:

«و چون این مراتب بشناختم خواستم که یادگاری سازم از بهتر سخنی و گفتاری سودمند از بهتر صنفی از اصناف مردم، که آن سروران‌اند و شاهان، این نامه مختصر را نوشتن گرفتم، و دستوری ساختم سرجمه مکارم اخلاق را که شاهان به کار است، تا آن را برابر دل و دیده دارند و سامان شاهی را از آن به پای آرند...» (همان، ص 85)

در اینجا، بررسی رساله ساز و پیرایه را در ذیل عناوینی چند ادامه می‌دهیم.

ضرورت وجود پادشاه و پادشاهی (سیاست)

چنان‌که از سخن بابا افضل پیداست، او از پادشاهی زمانه‌اش ملول است و در خاتمه رساله نیز هدف خود را از نگارش آن، ویژگی‌های متناقض فرمانروایان زمانه‌اش با ویژگی سروری ذکر می‌کند. پادشاهانی که او می‌بیند، جز شهوت راندن و حرص و طمع و غلبه غضب بر خرد و... چیزی ندارند. او آن‌ها را چنین توصیف می‌کند:

«پادشاه را چنان دیدم که میل او به شهوت راندن از همه اشخاص رعیت یا از بیشتر ایشان افزون بود، و غلبه غضبش بر خرد از غلبه رعیت بر خردشان زیادت آمد و حرص و شره بر اندوختن و نهادن ذخیره‌های ناپایدار بر حرص و شره رعیت رجحان داشت، و از دانش و مکارم اخلاق و از خرد اصلی که بدان دانش‌ها یقینی بود و آگهی از عاقبت کار و بازگشت از رعیت بی‌خبرتر و غافل‌تر بود و همه کوشش و جدّش در سیر کردن از و خشنود کردن خشم بود... و این احوال و زیادت‌تر که از پادشاهان ظاهر می‌بود، همه برخلاف شرایط سروری و آیین جهانداری دیدم...» (همان، ص 108)

بنابراین او لزوم پادشاهی مطابق آیین سروری را از آن جهت می‌داند که مرتبه

او بر همه موجودات برتر است و وجودش برای دوری آنان از زندگی حیوانی الزامی است. او غلبه پادشاهی با ویژگی‌های مذکور را به استیلا و وحش تشبیه می‌کند: «استیلا و غلبه مستولیان به زور و میل طبع و آرزوی نفس شهوانی و غضبی بود به استیلا و غلبه دیگر جانوران بهتر ماند، چون شیر و پلنگ و دیگر سباع و انجامش چنین پادشاهی به دمار و هلاک باشد.» (همان‌جا)

و در ادامه با ذکر ویژگی‌های آیین سروری، لزوم و ضرورت پادشاهی را نشان می‌دهد:

«از شاهان و سروران شخصی که به عنایت الهی متعین گردد، و جان و روانش از فروغ خرد نشان دارد و به طبع از چیزهای گذرنده سوی هستی‌های پاینده گراید، و راه خلاص جان را جستن از پرهیز پیوند با چیزهای تباهی‌پذیر گریز شناسد...» (همان‌جا)

از دیدگاه شیخ عامری نیز، سیاست برای ایجاد یگانگی و همبستگی در جامعه ضروری است. وی معتقد است انسان به خودی خود نمی‌تواند جامعه‌ای هماهنگ و عاری از خصومت و نزاع داشته باشد. ناتوانی انسان از پی افکندن جامعه‌ای بدون نزاع، یا ریشه در جهل و نادانی او دارد یا ناشی از پستی نفس و طبع اوست. آدمی با چنین ویژگی اگر به حال خویش رها شود، مرتکب جور و ستم شده و در این صورت، ضرر او از جانوران درنده نیز بیشتر است؛ پس سرّ نیاز انسان به سیاست و سیاستمدار، جلوگیری از درنده‌خویی است. (اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری، ص 62)

عین عبارت عامری در باب ضرورت سیاست چنین است: «مردم ناچار از وجود رهبر سیاستمدار هستند چرا که دائماً مابین شهرها، روستاها، افراد با دیگران و فرد با خود جنگ وجود دارد. ناگزیر باید حاکمی وجود داشته باشد تا بین آدمیان حکم نماید و برای مظلومان انصاف روا دارد و کشمکش و دشمنی را به الفت و دوستی تبدیل کند و ظالم را از ظلم باز دارد و طالب غلبه و سلطه را به عدل و داد وادارد.» (مجموعه رسائل [السعادة و الاسعاد]، ص 188)

غایت سیاست و آیین سروری

بابا افضل در دو گفتار اول رساله به برتری مرتبه عقل بر نفس می‌پردازد و نشان می‌دهد سبب برتری سروران بر دیگر مردمان به واسطه بهره‌مندی او از فروغ خرد است و کمال پادشاهی را در خرد می‌داند. بابا افضل معتقد است که اعتدال قوت‌های حیوانی در مردم موجب استیلاي خرد بر دیگر قوت‌ها می‌شود. وی، قوت‌های حیوانی را به فرومایگان و زیردستان پادشاه تشبیه می‌کند و خرد را به پادشاه، و تا زمانی که قوت‌های حیوانی چون عاملان زیردست خرد باشند، پادشاهی به کمال خواهد بود:

«... این قوت‌ها آنکه به هنر بود که به استیلاي خرد هم‌سان باشند، و کار کردن ایشان به فرمان خرد بود نه آنکه خود ناقص باشد، چه احوال قوت‌ها و ملک‌ها و اخلاق حیوانی با خرد چون حال عاملان پادشاه است و چون عاملان زیر فرمان باشند، پادشاهی به کمال بود و چون کارکرد ایشان به آرزوی طبع بود چون گماشتگان پادشاه باشند که بر پادشاه بیرون آیند و از فرمان‌بری برونند و پادشاه از ایشان عاجز بود و سرانجام مملکت را از پادشاه باز برند...» (مصنّفات، ص 94)

با این تعبیر، بابا افضل نشان می‌دهد که غایت پادشاهی و سیاست، رسانیدن مردمان به فضیلت و کمال است چه اینکه پادشاهی که در خرد از همگان برتر است با شناخت اصناف مردم بر آن‌ها مستولی شده و آنان را به راه جاودان خرد و فضیلت و کمال هدایت می‌کند. وظیفه پادشاه، غایت آیین سروری را تعیین می‌کند؛ که همانا رسانیدن مستعدان کمال به حقیقت کمال است و این کمال همان خرد انسانی است. (همان، ص 104)

و نهایت این سعادت و کمال نیز بازگشت به سوی خداوند است:

«و مردم خلیفه‌ای است خدای را تعالی و تقدس، که هستی موجودات را به مرتبه مرتبه همی‌ستاند تا به خدای بازگردند همه، هستی عناصر را به قوت معدنی همی‌ستاند، و هستی معدنی را به قوت روینده، همی‌ستاند، و هستی گوهر

روینده را به قوت حیوانی و ادراک حسّی همی ستاند، و هستی حیوانی را به قوت ادراک نفس گویا، و به خدای تعالی باز رسد با این همه هستی‌ها.» (همان، ص 91)

شیخ ابوالحسن عامری نیز غایت و هدف سیاست را رسانیدن مردم به سعادت می‌داند. او عنوان کتاب خود را که محتوی مباحث اخلاقی و سیاسی است، *السعادة و الاسعاد فی سیرة الانسانیة* نهاده که از نام آن می‌توان دریافت که از نظر ابوالحسن عامری، هدف و غایت حکومت و سیاست چیست. می‌دانیم که *اسعاد* در لغت به معنی به سعادت رساندن است و در واقع، عامری با انتخاب این عنوان خواسته است به خواننده متذکر شود که سیاست، طریقه‌ای است برای رساندن آدمی به سعادت. وی در فقره‌ای از این کتاب می‌گوید: «والاسعاد هو تشویق السائس المسوس الی ما یسعد به.» (به نقل از اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری، ص 58)

عامری در ادامه، کیفیت اسعاد را این‌گونه توضیح می‌دهد: «اسعاد از طریق تشویق کردن فرد به غرض مورد نظر سنت است؛ البته این تشویق و ترغیب با تدبیر درست باید صورت گیرد، غرض سنت به دست آوردن نیکی‌ها برای همه افراد می‌باشد.» (همان‌جا)

ابوالحسن عامری، بحث هدف سیاست را در سطح دیگری نیز مورد بررسی قرار داده است. او نیز همچون بابا افضل به اعتدال قوت‌های حیوانی و به تعبیر دیگر، سعادت دنیوی توجه دارد و معتقد است اگر نیازهای طبیعی مردم تأمین نشود، سخن گفتن از سعادت راه به جایی نخواهد برد. انسان بماهو انسان نیازهایی دارد که تا از تأمین آن‌ها مطمئن نشود و از ناحیه آن‌ها دل‌مشغولی داشته باشد، نمی‌تواند به سعادت و غرض سنت، آن‌چنان که شایسته است، پردازد.

عامری، سعادت را تنها معطوف به آن جهان نمی‌داند، بلکه سعادت دنیوی را مقدمه‌ای بر سعادت اخروی می‌پندارد. او بر این باور است که آن کسی شایستگی کسب مقام خلیفه‌اللهی را دارد که هم کدورت این جهان در او یافت شود و هم

از صفای عالم برخوردار باشد. به عبارت دیگر، خلیفه خدا کسی است که در جوهر وجودی وی نخستین معانی روحانی و آخرین معانی جسمانی تحقق یافته باشد و این همان موجودی است که ملتقای دو اقلیم است و ارتباط دو جهان بدوست. (مجموعه رسائل [الامد]، ص 131)

چنان‌که بابا افضل هم می‌گوید: «گرش به کارسازی حیات حسی چون کند هم از برای آن کند تا شایستگی و سزاواری پیوند خرد به جای و حد خویش رسد نه از برای آنکه تا کار و حال زندگی حسی نظام و نوا یابد.» (مصنّفات، ص 98)

ویژگی‌های پادشاه

بابا افضل همچون دیگر سیاسی‌نویسان پس از تعیین ضرورت و غایت سیاست و آیین پادشاهی برای پادشاه ویژگی‌هایی در نظر می‌گیرد که بدون آن‌ها پادشاه از مقام سروری و برتری بر دیگر مردمان نزول خواهد کرد. از جمله:

1. تأیید الهی

یکی از ویژگی‌هایی که به نظر بابا افضل هر کسی را به مقام سروری می‌رساند، مستعد شدن شخص به تأیید و عنایت الهی است: «بدان که چون شخصی از اشخاص مردم به تأیید و عنایت الهی مستعد و آراسته گردد، سروری و پادشاهی را بر دیگر اشخاص مردم شوق و خواهش و آهنگ سوی آگهی و بیداری و دانش و خرد باشد.» (همان، ص 98)

بابا افضل به تأیید الهی و به تعبیر دیگر، فره ایزدی برای پادشاه معتقد است و سیاست و حکومتی پادشاه‌محور را می‌پسندد و پادشاه را در رأس هرم مملکت قرار می‌دهد. وی، به تأسی از همان تفکر شاهی آرمانی، بر این باور است که پادشاه مؤید به تأیید الهی، همچون خدایی بر روی زمین عمل کرده و همانند او واجد صفت جلال و جمال می‌باشد و قهر و لطفش انعکاسی از قهر و لطف الهی و بلکه قهر و لطف الهی به وجود یا عدم وجود پادشاهی فرهمند باز بسته است.

پادشاه، توانگر و بی‌نیاز و تمام‌ترین مردمان است و نقصان و ابطال نمی‌پذیرد. همچنان‌که می‌دانیم که اندیشهٔ فرهنگ‌مندی سلاطین و پادشاهان، پایه و اساس نظریهٔ شاهی آرمانی ایرانشهری است که از طریق سنت سیاست‌نامه‌نویسی به ایران دورهٔ اسلامی منتقل شده است. در حقیقت سیاست‌نامه‌های دورهٔ اسلامی، ادامهٔ سنت اندرزنامه‌نویسی دوران ساسانیان است. (درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران، ص 35)

نظریهٔ شاهی آرمانی ایرانشهری پیش از دورهٔ اسلامی در اندرزنامه‌های ساسانی دیده می‌شود. برای مثال در نامهٔ تنسر، اشاراتی به اعمال شاه می‌شود که مطابق سیاست‌نامه‌های دورهٔ اسلامی است. (ر.ک: نامهٔ تنسر به گشنسب، به تصحیح مجتبی مینوی) در بند 13 این نامه، تنسر، عمل جاسوسان و خبرگزاران اردشیر را مجاز می‌داند، زیرا معتقد است بی‌خبری شاه از احوال مردم دری به سوی فساد است. (به نقل از تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص 228-233) چنان‌که در دورهٔ اسلامی همین اندیشه را در آرای خواجه نظام‌الملک چنین می‌خوانیم: «اما چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد و علم با آن یار باشد سعادت دو جهانی بیابد، از بهر آنکه هیچ کاری بی‌علم نکند و به جهل رضا ندهد». (خواجه نظام‌الملک، ص 6)

خواجه نصیر طوسی نیز معتقد است پادشاه «به تأییدی الهی ممتاز بود از دیگران تا او را تکمیل ایشان میسر شود و آن شخص را در عبارت قدما ملک علی‌الاطلاق گفته‌اند و احکام او را صناعت ملک؛ و در عبارت محدثان او را امام، و فعل او را امامت». (اخلاق ناصری، ص 253)

نجم‌الدین رازی نیز چنین می‌اندیشد و سیاست را از این طریق با الهیات پیوند می‌زند. وی می‌گوید: «بدان که سلطنت، خلافت و نیابت حق تعالی است در زمین». (مرصادالعباد، ص 411) از نظر او، سلطان سایهٔ خداوند است بر زمین و این هم به معنی خلافت است: «و خواجه علیه‌السلام سلطان را سایهٔ خدا خواند، و این هم به معنی خلافت است، زیرا در عالم صورت، چون شخصی بر بام باشد

و سایه او بر زمین افتد، آن سایه او خلیفت ذات او باشد در زمین، و آن سایه را بدان شخص باز خوانند، گویند سایه فلان است.» (همانجا)

شیخ عامری نیز دو گونه ریاست را از یکدیگر جدا می‌کند و هر دو را به سبب موهبت الهی فراهم می‌داند: «یکی از پیامبری راستین و دیگری پادشاهی حقیقتی است. در علم و حکمت ریاستی برتر از ریاست پیامبر و در اقتدار، ریاستی برتر از ریاست پادشاه نیست و هیچ یک از این دو، جز به موهبت آسمانی کسی را میسر نمی‌شود.» (الاعلام بمناقب الاسلام، ص 254)

وی نیز همچون بابا افضل، با تاسی به سیاسی‌اندیشان ایرانی تبار، پادشاه را در رأس هرم قدرت سیاسی قرار داده و سعادت یا شقاوت جامعه را منوط به درستکاری یا گمراهی او کرده است: «چون شاهان به ادب گریند، ادب زنده می‌شود و چون راهی استوار و راست در پیش گیرند، دفاع، قوت و استحکام می‌یابد و چون ارباب فضل و دانش را برگزینند، فضیلت، ظهور و بروز پیدا می‌کند.» (همان، ص 253)

2. فقدان ضد و مخالف

بابا افضل در آغاز رساله، به موضوع اضداد در طبیعت می‌پردازد و می‌گوید هر چیزی که ضد نداشته باشد، تباهی نمی‌پذیرد. از این رو، یکی از ویژگی‌های اصلی پادشاه نیز آن است که ضد نداشته باشد: «پس چون پادشاه نگه‌دارنده هستی‌ها بود و تمام‌کننده ناتمام، و نگهداری از مخالف بر مخالف نیاید، واجب بود که پادشاه مخالف هر چیز که بدان پادشاه بود نباشد، و هیچ چیز از ایشان مخالف پادشاه نبود.» (مصنّفات، ص 87)

بابا افضل، مخالف و ضد نداشتن پادشاه را این‌گونه اثبات می‌کند که در طبیعت هر چیز ضدی دارد و غلبه ضدی بر ضد خود موجب تباهی آن می‌شود، اما عقل، ضدی ندارد و چون خصلت اصلی پادشاه خرد است، پس او ضد نخواهد داشت:

«و از خصال پادشاه یکی آن است که وی را مخالف نبود، که مایه تباهی و ناپایداری به تضاد و خلاف است، و تغییر حال مطبوعات جهان را سبب غلبه ضدی بر ضدی است و از موجودات عالم هیچ به مرتبه بی‌ضدی نزدیک‌تر از مردم نیست، نه از روی خواص حسی و جسمانی، بلکه از روی خاصیت عقل، که عقل ضد ندارد و عاقل همه اضداد و مخالفان یکدیگر بداند، چون حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و حیات و موت و حرکت و سکون...» (همان، ص 99)

بدین ترتیب، بابا افضل حقانیت پادشاهی را با این ویژگی اثبات می‌کند: «... پادشاه را چون پیوند خرد تمام گشت، وی را مخالف نبود و خلاف همه مخالفان به وی باطل گردد و چون تأمل رود در لوازم بی‌ضدی پدید آید که چون بی‌ضدی بر پادشاه درست گشت، از روی خرد، خلافت خدای تعالی آنکه وی را حقیقت شد.» (همان، ص 100)

3. ادب و فرهنگ

بابا افضل با تقسیم‌بندی علوم به شریعت، سیاست و فرهنگ، شناخت مکارم اخلاقی را جزوی از ادب و فرهنگ می‌خواند و معتقد است هر که خاصیت مردمی دارد، این علامات نیز در او وجود دارد و نشان کمال معنوی اوست (همان، ص 96) و پادشاه بیش از هر کسی سزاوار این علامات است.

در ادامه، او تدبیر و کارسازی را شامل تدبیر شریعتی و سیاسی و طبّی و خلقی می‌داند و کسی که در این خصلت‌ها فزونی یابد، شایسته پادشاهی می‌شود و مکارم و آداب در چنین شخصی فزونی می‌گیرد و پادشاه اگر هنرمند باشد، در هنرمندی بر همگان برتری دارد و مردم را نیز هنرمند می‌کند:

«چندان‌که در مرتبه خویش فزاید، شایستگی فزونی و مملکت خود می‌یابد که سزاوار پادشاهی گردد، نه بر نفس حیوانی و نباتی، بلکه بر مردم نیز و نسبت مرتبه وی با مردم ناتمام نسبت مردم تمام بود با مردم ناتمام و نسبت مردم ناتمام

با بهایم و سباع و... و مکارم و آداب پادشاه در قوت و وجود فزون از مکارم و آداب جز پادشاه باشد، چه هنر در دیگران چندان قوت دارد که خود هنرمند بود و پادشاه هنرمند بود و دیگران را چون خود هنرمند کند.» (همان، ص 97)

4. خرد و حکمت

چنان‌که تا اینجا دیدیم، بابا افضل پادشاه و همه متعلقات او را به خرد متصف می‌کند. برای او عقل در هر مرحله‌ای برتر است. اساس فلسفه وی بر اتحاد عقل و عاقل و معقول است و کمال نهایی انسان از این راه حاصل می‌شود. (همان، ص 197 و 198) او در یکی از رساله‌هایش می‌نویسد: «جهان درختی است که میوه‌اش انسان است، انسان درختی است که میوه‌اش نفس، و نفس درختی است که میوه‌اش خرد، و خرد درختی است که میوه‌اش لقای خداست.» (همان، ص 315)

در این رساله هم می‌بینیم که بابا افضل، منشأ و مأخذ هر چیز را خرد می‌داند. پادشاه، با وجود خرد بر همه اصناف مردم آگاهی می‌یابد و راه تدبیر و کارسازی بر آن‌ها را به دست می‌آورد. او اصل و مایه همه خوبی‌ها را خرد می‌داند و معتقد است، پادشاه با داشتن خرد خصلت‌های خوب را از بد تمیز می‌دهد:

«اصل و مایه همه خوبی‌ها خرد است و چگونه نبود که خوب و ناخوب را جز خرد از هم جدا ندارد و چون خرد در جان گویا درنگی شد، خوبی‌ها فراوان شوند و زشتی‌های اخلاق باز نیکویی گردند، و شتاب و بی‌شکویی با ذکا و زیرکی گردد، و بلاغت و کسل، حلم و وقار شود و تهور و ناپاکی، شجاعت و پردلی شود و درشتی و عقوبت کردن، ادب و فرهنگ دادن، و اسراف، جود و بسیار گفتن، بیان گردد و بددلی، عفو و مکر، عقل و ترس، احتیاط. و چون خرد پوشیده و بی‌کار ماند نیکویی‌ها با زشتی‌ها گردد.» (همان، ص 103)

به این دلیل است که پادشاه باید بخردترین شخص باشد:

«و چون تمامی مردم بخرد است و نیکو بخرد نیکوست، تمامی پادشاه سزاوار

که بخرد بود که بی‌خرد بر خردمندان پادشاه نشود، و چون مردم از خرد مایه‌ور گشت پادشاه شد ناچار بر هر که در خرد کم مایه‌تر از وی بود و خلافت حق بر وی درست گشت؛ که شرط سزاواری خلافت خدای تعالی آگاه بودن است از گمارنده خود...» (همان، ص 103)

اما این همه توجه و تأکید بابا افضل بر خرد ریشه در چه چیز دارد؟ چنان‌که پیداست بابا افضل بیش از آنکه بر معارف اسلامی در این زمینه بهره برده باشد، به اندیشه‌های ایران باستان مبتنی بر خردگرایی گرایش دارد. در مینوی خرد (بخش نخست، بند 46-50) از آثار ارزشمند پهلوی آمده است:

«از همه نیکی‌هایی که به مردمان می‌رسد خرد بهتر است، زیرا گیتی را به (نیروی) خرد می‌توان اداره کرد و مینو را هم به نیروی خرد می‌توان از آن خود کرد. این نیز پیداست که اورمزد این آفریدگان در گیتی را به خرد عزیزی آفریده است و اداره گیتی و مینو به خرد است.» (ترجمه و تحقیق مینوی خرد، ص 18 و 19)

در فصل نخست از همان کتاب نیز نگاهداری مردمان و جاودانگی‌شان را به خرد می‌داند:

«آفریدگار بسیار نیک این مخلوقات را به خرد آفرید و آنان را به خرد نگاه می‌دارد و به سبب افزار خرد که سودبخش‌ترین است، آنان را پایدار و بی‌دشمن به جاودانگی همیشگی از آن خود کند.» (همان، 1/ 11-13)

عامری بدین معنی بر خرد تأکید نمی‌کند، اما او همانند فارابی، حکیم را شایسته حکومت کردن می‌داند و معنای خاصی از حکیم بودن اراده می‌کند. او می‌گوید: «حکیم کسی است که به حساب، هندسه و موسیقی عالم باشد» (به نقل از اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری، ص 78-80) نیز در ادامه می‌گوید: «تدبیر و سیاست و شناخت فروض آن از راه علم به عدد به دست می‌آید. وی درباره نسبت این معرفت‌ها با سیاست توضیحی نمی‌دهد و مطلب را در نهایت ابهام رها می‌کند.» (همان‌جا)

5. توانگری و بی‌نیازی

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که بابا افضل برای پادشاه در نظر می‌گیرد، خصلت توانگری و بی‌نیازی است:

«دیگر خصلت توانگری و بی‌نیازی است، که درویشی و نیاز ناتمامی بود و نیازمند ناچار پرستنده بود و جوینده آنچه نیاز و ناتمامی‌اش را باطل کند تا بی‌نیاز و تمام گردد و پرستندگی و پادشاهی با هم نپیوندند. و بی‌نیاز و توانگر آن است که هرچه شایسته اوست، با وی بود و نیازمند آنکه هرچه شایسته خود داند از خود دور بیند و کوشد تا با وی پیوندد و بی‌نیازی نتواند یافت الا خرد بر همه خصلت‌های وی غالب گردد... به خرد هر چیز را یافتن و دانستن و هر که را همه بود، بی‌نیاز باشد و توانگر پس مایه بی‌نیازی و توانگری که خاصیت پادشاه خردمندی است.» (مصنّفات، ص 100)

چنان‌که از گفته بابا افضل پیداست، او در یک دوره فلسفی، این ویژگی را برای پادشاه قطعی می‌داند، زیرا پیش از آن ثابت کرد که پادشاه تمام و کامل است، زیرا ضد و مخالف ندارد و چون چنین است، پس نیازمند و پرستنده نیست که اگر باشد، ناقص خواهد بود و ضد خواهد داشت. و باز چنان‌که آشکار است در این ویژگی هم، خرد را اصل بی‌نیازی می‌داند و فرد، به واسطه خرد شایسته بی‌نیازی می‌شود چنان‌که به واسطه آن، ضد و مخالفی نداشت.

6. حلم و بردباری

بابا افضل، این ویژگی را برای پادشاه اصل می‌داند، زیرا با وجود آن، پادشاه از زبونی و مغلوبی دور می‌شود و بر قوای شهوانی و اضطراب و غضب و کلاً هرگونه خصلت ناروا باز می‌ماند:

«دیگر خصلت، حلم و بردباری است، و حلم از شکیبایی خیزد، و شکیبایی توانایی است بر قوت شهوت‌رانی و غضبی که اضطراب ناشکیبا از بایست قوت شهوانی بود، یا از نابایست قوت غضبی و ناشکیبا بودن نفس مردم را دیدن و

شنیدن و یافتن ناموافق... نشان زبونی و مغلوبی وی باشد از کارکنان و چاکران خود و مغلوب و زبون کارگر و چاکر خود بر دیگری غالب و پادشاه نبود.» (همان، ص 100 و 101) چنان که می‌بینیم بابا افضل این ویژگی را نیز به گونه‌ای برای پادشاه اثبات می‌کند که نبودش، مقام سروری و پادشاهی را از شخص سلب می‌کند.

عامری، در ویژگی‌های پادشاه به عنوان «حلم و بردباری» اشاره نمی‌کند، اما به جای آن معتقد است باید میان حاکم و مردم علقه و محبت باشد و این سیاست را مشروع می‌داند (الاعلام بمناقب الاسلام، ص 117 و 118) و سلطان حقیقی نیز کسی است که نه از روی زور و اجبار، بلکه بر اساس محبت و شفقت به پادشاهی رسیده و هدفش کسب فضیلت و به سعادت رساندن مردم باشد.

7. تواضع

«دیگر خصلت، تواضع است، نباید که پادشاه متکبر باشد و تکبر، زفتی و بخیلی نمودن است به مرتبه بلند خود با فرود خود و بخل متکبر به قدر و منزلت خویش علامت کم‌مایگی اوست در رفعت...» (همان، ص 101)

بابا افضل این ویژگی را نیز، خصلت خردمند می‌داند و معتقد است تنها خردمند، کوچک و بزرگ را یکسان می‌شمارد و خردمندی مایه تواضع شاهان است. (همان، ص 101)

عامری نیز در رسائل سیاسی خود، تواضع را از ویژگی‌های رهبر سیاسی برمی‌شمارد و معتقد است که تواضع، باعث رغبت به شنیدن کلام ضعفا و نیز رغبت ضعیفان به بیان خواسته‌هایشان است. (به نقل از اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری، ص 79)

8. شجاعت

بابا افضل این خصلت را با اثبات ضد نداشتن پادشاه بیان می‌کند و معتقد است

چون پادشاه ضد ندارد، نباید که هراسان و بددل باشد، زیرا «ترس و هراس از غلبه ضد است و آن را که ضد نبود، از ضد نهراسد.» (مصنّفات، ص 101)
او ترسیدن مردم از آفات را بر دو نوع می‌داند: یکی ترسیدن از آفات محسوس که «تمامی را که دارد از حیات بر وی ناقص کند یا باطل» و دیگر، ترسیدن از آفاتی که به خاصیت معنوی و قوت خرد آسیب می‌رساند و کمال انسان را ناقص می‌کند. (همان‌جا)

و باز هم کسی را آسوده از ترس می‌داند که خرد بر او غالب آید: «و چون خرد غالب آید، بر مردم از چنین ترس و هراس آسوده ماند، برای آنکه ترس از خاصیت وهم است و چون به خرد نگرده، مردم دانند که هستی خرد بر همه هستی‌ها غالب است...» (همان‌جا)

شیخ عامری هم معتقد است حاکم بدون شجاعت قادر به انجام امور فاضله نخواهد بود. وی برای حاکم ویژگی‌های دیگری نیز قائل است از جمله «عفت»، زیرا خروج از عفت حاکم را از طریقه فضیلت دور می‌کند و در نتیجه نمی‌تواند سایرین را به عقیف بودن دعوت کند. و یا «تجربه داشتن» و در این معنی می‌نویسد: «بتدا تجربه کسب کن و سپس ولایت و حکومت کن.» (به نقل از اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری، ص 80)

وظایف پادشاه

بابا افضل، در کنار ویژگی‌های پادشاه، وظایفی را برای او ذکر می‌کند که مقام پادشاهی و سروری را به عنوان برترین مقام مردمان تثبیت می‌کند. وی، خرد پادشاه را سرلوحه همه اعمال او قرار می‌دهد. این وظایف برای پادشاه به شکل عمودی است به این ترتیب که پادشاه باید با خرد خود دریابد که با نشست و برخاست با خردمندان می‌تواند بر احوال مردمان و اصناف اهل مملکت آگاه شود و پس از شناخت، مستعدان کمال انسانی را برکشد و پس از آن، شرایط رسیدن به کمال را برای ایشان فراهم کند. همه این وظایف در گرو تدبیر و کارسازی

خردمندانۀ پادشاه است. حال تفصیل این وظایف:

1. نشست و برخاست با خردمندان

آنگاه که پادشاه مورد تأیید الهی قرار می‌گیرد، به سوی آگاهی و بیداری و دانش و خرد اشتیاق دارد و از این جهت باید بیش از هر کسی با خردمندان و اهل دانش نشست و برخاست کند، زیرا موجب شادی و تازه‌دلی وی خواهد شد و از شادی او به دیگران هم نفع خواهد رسید. (همان، ص 98)

او حتی با آنکه به تقویت قوای حیوانی و اعتدال در حیات حسی تأکید دارد، اما «نگرش به کارسازی حیات حسی چون کند هم از برای آن کند تا شایستگی و سزاواری پیوند خرد به جای و حد خویش رسد نه از برای آنکه تا کار و حال زندگی حسی نوا و نظام یابد.» (همان‌جا)

عامری نیز در توجه به نشست و برخاست با خردمندان به نصیحت و راهنمایی سلطان بسیار تأکید دارد. او در *السعادة و السعاده* می‌گوید: «هر گاه سلطان مستبد به رأی خویش شود، راه‌های رشد به روی او بسته می‌شود.» (مجموعه رسائل، ص 412) بنابراین، باید به راهنمایی دیگران توجه کند و مواظب باشد شخصی را که به خاطر نفع شخصی از نصیحت و راهنمایی ابا می‌کند به اطراف خود راه ندهد. عامری در این باره چنین می‌گوید: «شخص فرومایه هیچ‌گاه به نصیحت سلطان نمی‌پردازد تا اینکه به مقامی برسد که اهلیت و شایستگی آن را ندارد، پس از رسیدن به مقام به خاطر حفظ مقام باز هم از نصیحت حاکم خودداری می‌کند تا اینکه سلطان به مشکلی برمی‌خورد.» (مجموعه رسائل [النسک العقلی و التصوف الملّی]، ص 417)

2. آگاهی بر اصناف مردم و شناخت مستعدان کمال

بابا افضل معتقد است پادشاه باید بر احوال همه گماردگان خود و اصناف مردمان آگاه باشد و تدبیر هر صنفی را بداند. او حتی برای بیشماری تعداد اصناف راه حلی دارد و می‌گوید:

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره هفتم و هشتم
پاییز و زمستان 88

«اگرچه عدد این اصناف بسیار است، چون همه را به عقل در ضبط آرند نه به تن، آسان بود که عرصه خرد از اعداد جسمانی تنگ نیاید که هرچه مردم است، به نسبت با موجودات دیگر از عالم اندک‌اند و همه موجودات به خرد با هم توان آورد به ادراک.» (مصنّفات، ص 106)

این وظیفه پادشاه از آن جهت است که وی با آگاهی یافتن بر حال اصناف می‌تواند آنان را به کمال برساند. چنان‌که پیش از این خواندیم، کار پادشاه پروردن مردم است در وصول به کمال، اما بابا افضل می‌گوید: «ولکن نخست [باید] که پادشاه مطلع گردد بر وجود و طبع هر صنف از اهل مملکت که مردم هرچند در صورت محسوس با هم نزدیک‌اند، لکن در شایستگی رسیدن به کمال معنوی بر تفاوت باشند؛ بعضی مستعد باشند کمال را و بعضی نامستعد.» (همان، ص 104)

در اینجا بابا افضل، اصناف مردمان نامستعد را بیان می‌کند تا پادشاه آن‌ها را خوب بشناسد و از به کارگیری‌شان خودداری کند. از نظر بابا افضل، نامستعدان خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- کسانی که مستعد کمال انسانی نیستند، اما به جای آن کمالات دنیوی دارند و اهل فنون و دانش‌اند، مانند نجومیان و طبیبان و پیشه‌وران ماهر.

- دوم، کسانی که نه کمالات انسانی دارند و نه اهل فن و دانش و صنعت‌اند و اینان خود به دو گروه تقسیم می‌شوند: یکی، ضعیفان و خوارمایگان که در قوه مدرکه و محرکه نقص دارند و از آنان هیچ آسیبی به مستعدان نخواهد رسید، و دوم، اهل جهل که برخلاف استعداد خرد رفتار می‌کنند و به مستعدان آسیب می‌رسانند، مانند بیهوده‌کاران و بیکاران کسل، بازیگران و اهل فسوس و جویندگان لذات حسی به افراط و میخوارگان و ... (همان، ص 105)

شیخ ابوالحسن عامری، در تمامی رساله‌های خود بر یک مسئله تأکید دارد و آن «مردم» و اصلاح کار آن‌هاست، او غایت سیاست را در همین امر می‌داند و مسلماً معتقد است برای اصلاح کار مردم باید از کار آنها آگاه بود و برای عیش

آن‌ها تدبیری کرد. وی در رساله‌ی *النسک العقلی و التصوف الملی* چنین می‌گوید: «و لیست الفضیلة فی حسن العیش بل فی تدبیر العیش.» (مجموعه رسائل، ص 406) عامری در این عبارت مابین «خوبی عیش» و «تدبیر عیش» تفاوت می‌نهد و فضیلت را در تدبیر عیش می‌داند. با استناد به این عبارت می‌توان گفت که از نظر ابوالحسن، اصلاح حال مردم به معنی از بین بردن درد و رنج آنان و سرخوشانه زندگی کردن ایشان نیست، زیرا آلام و سختی‌ها همواره وجود دارد، بلکه مدلول اصلاح در این جمله، تدبیر و چاره‌اندیشی برای مشکلات آدمیان است. به طور کلی عامری یکی از ویژگی‌های حاکم را «تجربه داشتن» می‌داند و می‌گوید: «ابتدا تجربه کسب کن و سپس ولایت و حکومت کن.» (به نقل از اندیشه سیاسی عامری، ص 78-80) و این تجربه جز در سایه شناخت مردم صورت نمی‌گیرد.

3. برکشیدن مستعدان و به کار گماردن آنان

پادشاه با شناخت مردمان و مستعدان، باید هر کدام را در جایگاه خود بگمارد و مطابق شایستگی و استعداد فرد در کمال انسانی‌اش عمل کند تا تدبیرش ضایع نشود. تفصیل مطلب را از زبان خود بابا افضل می‌خوانیم: «و نیز چون قوت شناخت مراتب در پادشاه به کار بود، از اشخاص رعیت بشناسد که هر یک مستعد چه کمال است از کمالات مردم، و هر آنکه کمالی را مستعد بود جز آن کمال را از وی نجوید که مستعدش بود، تا طلبش به مقصود انجامد و تدبیرش ضایع نگردد و آن را که شایسته پیشه‌وری بیند، از وی کارگزاری حاکمان نخواهد و مستعد کار شریف را به کار خسیس باز ندارد...» (همان، ص 107)

ابوالحسن عامری نیز این تعبیر را در تعریف خود از سیاست به کار می‌برد. او سیاست را چنین تعریف می‌کند: «السیاسة ائما هی اصلاح المساس و تقویمة» (مجموعه رسائل [السعادة و الاسعاد]، ص 175) بدین معنا که سیاست عبارت است از اصلاح حال سیاست‌شوندگان (مردم) و پایداری این حالت. منظور

عامری از اصلاح حال مردم، به معنی برابری و بهره‌مندی یکسان نیست، بلکه او معتقد است: «اصلاح مورد نظر در سیاست این است که شأن طبقات مختلف مردم و استعدادها و تخصصها بر حسب درجات و مراتب آنها به گونه‌ای که دین صحیح و عقل صریح اقتضا می‌کند رعایت شود.» (الاعلام بمناب الاسلام، ص 81)

4. پیوند دادن استعداد کمال مستعدان به حقیقت

خردمندی برای پادشاه به او این امکان را می‌دهد که اسباب و شرایط پیوند دادن و رسانیدن استعداد مردمان را برای رسیدن به حقیقت کمال فراهم کند. او باید شرایط رسیدن به حقیقت را برای مردمان مهیا سازد و بداند تا زمانی که مردم از بدسگالی آسوده نباشند از کارهای حسی به کار عقل و دانش نمی‌پردازند. (ر.ک: همان، ص 98 و 99)

بابا افضل، سبب این امر را «کمال‌جویی» مردم می‌داند (همان، ص 99) و معتقد است از آنجا که همه مردم روی به سوی کمال دارند، پادشاه باید این کمال را هدایت کند و به انجام برساند. پادشاه باید با دانستن شیوه حیات حسی و با تدبیر خود استعداد کمال را به حقیقت برساند تا حقیقت پادشاهی‌اش اثبات شود: «بدان که کار پادشاه پروردن است، و پروردن رسانیدن باشد شایستگان تمامی را به تمامی و به دو کار راست شود: یکی آنکه هرچه یار و مدد باشد، شایسته را در وصول به کمال به وی نزدیک گرداند؛ و دیگر آنکه هرچه آفت رسیدن به کمال بود آن را از وی دور دارد. و چون معلوم است که کمال مردم به خرد است، پرورش مردم به نزدیک داشتن خردمندان بود با مردم، و از کارها آن گزیدن از بهر مردم که مردم زان کار شایسته‌تر شوند وصول را...» (همان، ص 104)

شیخ عامری هم، وظیفه حاکم یا پادشاه را رسانیدن مردم به سعادت دنیوی و سپس اخروی می‌داند و می‌گوید: «والاسعاد هو تشویق السائس المسوس الی ما

یسعد به.» (به نقل از اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری، ص 58) یعنی به سعادت رساندن تشویق کردن سیاست شونندگان، چیزی است که او را سعادت‌مند می‌کند. البته این به سعادت رسانیدن باید با تدبیر درست و مطابق سنت و برای به دست آوردن نیکی‌ها باشد.

عامری معتقد است که سیاستمدار باید اولین هدف خود را در سیاست، تحصیل (تأمین) خیرات اساسی و طبیعی برای مردم شهر (حوزه تحت سیاست) و دور گرداندن آن‌ها از مشکلات و سختی‌ها قرار دهد.

راه آسان تدبیر و کارسازی پادشاه بر مردم

نکته قابل توجه در رساله ساز و پیرایه آن است که بابا افضل با ترسیم سیاست‌نامه‌ای شامل ویژگی‌ها و وظایف پادشاه، او را از راه ادبار و بدبختی به سوی اقبال و نیکی‌بختی هدایت می‌کند و خصلت «تدبیر و کارسازی بر مردم» را که ویژگی ممتاز کننده پادشاه از دیگر مردمان است، برمی‌کشد و این خصلت را با ارائه چارچوبی محکم برای پادشاه، آسان و هموار می‌کند.

طریقی که او پیش روی پادشاه می‌گذارد - و نوعی مرامنامه سیاسی است - بدین شرح است که پادشاه باید تدبیر و کارسازی خود را در برابر تدبیر رعیت قرار دهد و در هر قسمی از قوای جسمانی و روحانی خود، خویشتن را با رعیت بسنجد و در این قیاس تدبیر درست را دریابد. خط مشی‌ای که او ترسیم می‌کند چنین است:

- «در خود و احوال جسد و قوت‌های نفسانی خویش اندیشه کند و صلاح و فساد هر یک را بنگرد که از چیست و کمال و نقصانشان از چیست و پرورش هر یک به کدام نوع از دانش توان کرد.

- صحت مزاج خود را با درست‌مزاجان رعیت برابر کند و از برای حفظ آن و دفع اسباب و آفات و فساد، تدبیر طبی خود را با طبیبان رعیت برابر کند.
- قوت‌های شهوانی خود را با لذت‌پرستان رعیت و متنعمانشان برابر کند.

- قوت کسل خود را با بیکاران رعیت،
 - شره و حرص خود را با دزدان و نهابان و ربایندگان رعیت،
 - غضب خود را با قتالان و ناباکان رعیت،
 - شجاعت خود را با دلاوران رعیت،
 - سخا و جود خود را با مقتصدان رعیت،
 - قوت فرهنگ خود را که کارساز و مدبّر و به صلاح آورنده این اخلاق است،
 با علمای شرع و اهل تقوی و خداوندان مکارم اخلاق رعیت برابر کند.

- تدبیر و اصلاح اهل افراط و تباهی از رعیت سایسان سپاه. (همان، ص 106)

وقتی پادشاه چنین کند، نفس خود را اصلاح کرده است و با این کار صلاح مملکت و نظام داشتن مستعدان به علم یقینی و رسانیدن آن‌ها به کمال به تحقیق می‌رسد.

این شیوه‌نامه‌ای که بابا افضل ارائه می‌کند برای برپایی عدالت است، زیرا در ادامه می‌گوید:

«و چون پادشاه قیاس تدبیر رعیت از خود و تدبیر خود برگیرد از سهو و غلط ایمن باشد و یکی از تدبیر او بهره‌مند و دیگری محروم نبود از برای آنکه پادشاه تمام‌تر مردم است.» (همان، ص 107)

و این امر همگی در گرو «خودشناسی» پادشاه است، زیرا بابا افضل معتقد است اگر پادشاه بر حال خود واقف باشد، بر تمام‌ترین مردم واقف شود و بر نگهداری آن‌ها توانا. (همان‌جا)

نقد و نظر نهایی

بررسی رساله ساز و پیرایه پادشاه پرمایه نشان می‌دهد که بابا افضل کاشانی، حکیمی اندیشمند و فیلسوفی آگاه به اندیشه‌های ایران باستان و نیز فلسفه یونان است، زیرا نکته قابل توجه در تمامی آرای وی در این رساله، توجه و تأکید او بر مقوله «خرد» است، که ریشه در اندیشه ایرانی تبار او دارد. چنان‌که دیدیم، بابا

افضل همه ویژگی‌های پادشاه (پایندگی و تباهی ناپذیری، نداشتن ضد و مخالف، توانگری و بی‌نیازی، حلم و بردباری، تواضع و خشوع، شجاعت و بی‌باکی) را به خرد او متصف می‌کند.

وظایف پادشاه نیز، همه در سایه خرد شکل می‌گیرد و تدبیر و کارسازی بر مردم و شناخت مستعدان و نامستعدان برای وصول ایشان به کمال، همگی تابعی از خردمندی و حکمت‌اندوزی پادشاه است.

نکته دیگر در تأیید گرایش بابا افضل به اندیشه ایران باستان، استفاده او از واژه «پادشاه» به جای «حاکم» است. او در بحث فقه‌اللغة این واژه می‌نویسد: «پادشاه نامی است باستانی و شاه در سخن باستان اصل و خداوند باشد و پاد پائیدن [و دارندگی یعنی اصل و خداوند پائیدن و دارندگی] و نامی است از کار و صفت نامدار شکافته...» (مصنفات، ص 86)

همچنین بابا افضل به تأیید الهی و به تعبیر دیگر، فرّه ایزدی برای پادشاه معتقد است و سیاست و حکومتی پادشاه‌محور را می‌پسندد و پادشاه را در رأس هرم مملکت قرار می‌دهد. از این موقف می‌توان دستگاه فکری بابا افضل را در حوزه فلسفه سیاسی به اندیشه‌های ایران شهری احاله کرد و ارجاع داد و اثبات کرد که بابا افضل با جودت ذهن و ذوق سرشار خود توانسته است به قدر مقدور از مجاهدت‌های فکری پیشینیان خود بهره‌مند گردد و به‌حق میراث‌خوار سیاسی‌اندیشان و فیلسوفان سیاسی ایرانی همچون فارابی، خواجه نظام‌الملک و عامری است.

اما با توجه به مطالعه تطبیقی در این مقاله، نقاط افتراقی نیز میان بابا افضل و شیخ عامری وجود دارد و آن در ملازمت دین و سیاست در آرای عامری است. عامری برخلاف بابا افضل، نظر خاصی در باب نسبت دین و سیاست دارد. وی می‌گوید: «الملک بالدین یبقی، والدین بالملک یقوی.» (الاعلام بمناب الاسلام، ص 189) حکومت با دین باقی می‌ماند و دین با حکومت قدرتمند می‌شود و در جای دیگر می‌نویسد: «نسبت دین به حکومت همانند نسبت اساس و شالوده

ساختمان به کل بنا می‌باشد.» عامری در ادامه به سبب نیازمندی حکومت به دین و دین به حکومت اشاره می‌کند. او معتقد است که رهبران سیاسی الگوی مردم هستند و باید به مکارم اخلاق آراسته باشند و لذا اعتقاد به دین سبب خواهد شد که آن‌ها به اخلاق پایند باشند. از طرف دیگر هیچ دینی نمی‌تواند به توسعه کمال پردازد مگر آنکه برای اجرای مکارم اخلاق ضمانت داشته باشد. حکومت چنین تضمینی را فراهم می‌آورد. (همان، ص 255)

اما بابا افضل چندان که باید بر دینداری پادشاه تأکید ندارد و تنها در لزوم اخلاق برای پادشاه آن را به دین و تقویت مکارم اخلاقی را به سبب برابری با علمای شرع و صاحبان دین منوط می‌کند.

از سوی دیگر، بابا افضل در آرای سیاسی خود، نسب از حکمای یونان باستان برده است. بابا افضل در ذکر ویژگی‌های پادشاه هیچ اشاره‌ای به ائصاف او به شرع و سنت نمی‌کند، بلکه همه تأکیدش بر خرد است. نیز هیچ کجا دینداری و شارع سنت بودن را به پادشاه نسبت نمی‌دهد، بلکه معتقد است که وی باید با دانش و خرد خویش تصمیم بگیرد نه با شرع و اتکا به سنت.



پی‌نوشت‌ها:

1. برخی در صحت انتساب این کتاب به عامری تردید کرده‌اند. (رک: مجموعه رسائل، ص 93 و 94)
2. برای تفصیل بیشتر و مطالعه استدلال‌های فلسفی وی در این باب، رک: الاعلام، ص 185 به بعد.

منابع

- مطالعه تطبیقی
اندیشه‌های سیاسی
بابا افضل کاشانی و
شیخ ابوالحسن عامری
- احیای فرهنگی در عهد آل بویه؛ جونل کرمر، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، بی‌تا.

- اخلاق ناصری؛ خواجه نصیر طوسی، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، خوارزمی، تهران، 1364.
- الاعلام بمناقب الاسلام؛ ابوالحسن عامری، به تصحیح احمد عبدالحمید غراب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، بی تا.
- الانسان فی فلسفة الفارابی؛ ابراهیم عبدالزهره العاتی، دارالهادی، بیروت، لبنان، 2009 م.
- اندیشه سیاسی ابن مسکویه؛ محسن مهاجرنیا، چ 1، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1380.
- اندیشه سیاسی ابوالحسن عامری؛ علی فریدونی، بوستان کتاب، قم، 1382.
- تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام؛ احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، چ 1، سخن، تهران، 1376.
- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی؛ حنا الفاخوری و خلیل جر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، بی تا.
- ترجمه و تحقیق مینوی خرد؛ احمد تفضلی، چ 3، توس، تهران، 1384.
- خواجه نظام الملک؛ جواد طباطبایی، چ 1، طرح نو، تهران، 1375.
- در هوای حق و عدالت؛ محمدعلی موحد، چ 1، کارنامه، تهران، 1381.
- درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران؛ جواد طباطبایی، چ 3، کویر، تهران، 1372.
- زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ جواد طباطبایی، چ 1، کویر، تهران، 1373.
- سه حکیم مسلمان؛ سید حسن نصر، ترجمه احمد آرام، امیرکبیر، تهران، 1371.
- سیرالملوک (سیاستنامه)؛ ابوعلی حسن بن ابوالحسن نظام الملک طوسی، هیوبرت، دارک، علمی و فرهنگی، تهران، 1364.
- ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام؛ غلامحسین ابراهیمی دینانی، طرح نو، تهران، 1376.
- مجموعه رسائل؛ ابوالحسن عامری، با مقدمه و تصحیح سبحان خلیفات، ترجمه مقدمه از مهدی تدین، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، بی تا.
- مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد؛ نجم الدین رازی، به اهتمام محمدامین ریاحی، علمی و فرهنگی، تهران، 1386.
- مصنفات؛ افضل الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح و اهتمام مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، چ 1، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1331.
- منطق و معرفت در نظر غزالی؛ غلامحسین ابراهیمی دینانی، چ 1، امیرکبیر، تهران، 1370.
- نامه تسر به گشنسب؛ تصحیح مجتبی مینوی، چ 2، بی نا، تهران، 1354.